





او از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.<sup>۴</sup>

مولاد در زمان شناسی و درک شرایط بی‌همتا بود. در خاطر ماست که پس از وفات پیامبر ﷺ و ماجرای سقیفه و رفتن آب از جوی خود، وقتی همه چیز از دست رفته بود، عباس و ابوسفیان، به امام علیه السلام پیشنهاد خلافت دادند؛ مولاد که انقلاب نوپای پیامبر ﷺ را در خطر می‌دید و در انتظار به وجود آمدن شرایط برای انقلاب خود بود، رو به مردم کرد و فرمود:

«آن کس که میوه را نارس بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین دیگری بکارد.»<sup>۵</sup>

این اتفاق چند بار دیگر هم افتاد؛ مثلاً پس از مرگ یکی از خلفاء؛ در ذی‌حجه سال ۲۳ هجری، آن زمان که در روز شورا بار دیگر به نایب، حق را به دیگری دادند؛ فرمود: «همانا می‌دانید که من سزوارتر از دیگران به خلافت هستم، سوگند به خدا! به آن چه انجام داده‌اید گردن من نهم تا هنگامی که اوضاع مسلمین رو به راه باشد و از هم نپاشد و جز به من به ستم نشود.»<sup>۶</sup>

دریغ که مردم بسیار دیر بیدار شدند! عثمان که کشته شد، مردم هجوم آوردند تا با امام بیعت کنند؛ فرمود: «مرا واگذارید و دیگری را انتخاب کنید؛ زیرا ما به پیشواز حوادث و اموری می‌رویم که رنگارنگ و فتنه‌آمیز بوده، چهره‌های گوناگون دارد و دل‌ها بر این بیعت ثابت و عقل‌ها بر این پیمان استوار نمی‌ماند؛ ابرهای تیره فساد، افق حقیقت را گرفته، راه مستقیم حق ناشناخته می‌ماند. آگاه باشید! اگر من دعوت شما را بپذیرم، بر اساس آن چه خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به گفتار این و آن، و سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش فرامی‌دهم. اگر مرا رها کنید، چون یکی از شما هستم و بلکه شاید شنواتر و مطیع‌تر از شما نسبت به رئیس حکومت؛ من اگر وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر شما گردم!»<sup>۷</sup>

حمله امپراتوری‌های روم و ایران و شورش‌های منافقان داخلی، انقلاب پیامبر ﷺ را تهدید می‌کرد. آقا بیدار بود و دشمن شناس قوی؛ و مردم خواب بودند و راضی به وضع موجود! هر گونه تفرقه‌ای بستر حمله دشمن را پهن می‌کرد. مولاد همه چیزش را داد برای وحدت؛ خلافتش را، میراثش را، فدکش را... و حتی همسرش را! چه سخت بود آن زمان که مولاد هنگام دفن همسرش با پیامبر خدا ﷺ چنین درد دل می‌کرد:

«مانتی که به من سپرده بودی برگردانده شد و به صاحبش رسید، از این پس اندوه من جاودانه است و شب‌هایم به بیداری، تا آن روز که خدا خانه زندگی تو را برای من برگزیند! به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو چگونه در ستمکاری بر او یک‌ارای شدند! از فاطمه بپرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبر گیر که هنوز روزگاری سپری نشده، یاد تو فراموش نگشته است!»<sup>۸</sup>

جدایی بین نیروهای انقلاب هر انقلابی را شکست می‌دهد؛ مولاد بارها تمام تیرها را به جان خرید تا سنگ تفرقه را از دامن انقلاب محمد و انقلاب خود دور کند؛ مولاد بجای سکوت می‌کرد و بجای می‌خروشید؛ در نامه‌ای به مردم مصر، که همراه من کرده بود، چرای سکوت و خروشش

را چنین رمزگشایی کرد:

«آن‌گاه که پیامبر ﷺ به سوی خدا رفت، مسلمانان در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند سوگند به خدا! نه در فکر می‌گذشت و نه در خاطر ماست که آمد که عرب، خلافت پس از رسول خدا ﷺ را از اهل بیت او بگرداند، یا مرا پس از حضرتش از عهده‌دار شدن حکومت بازدارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند. من دست باز کشیدم، تا آن‌جا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می‌خواهند دین محمد ﷺ را نابود سازند؛ پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماسست، که کالای چندروزه دنیا بوده، ایام آن مانند سراب، به سرعت ناپدید شود، یا چونان پاره‌های ابر که زود پراکنده می‌گردد، پس در میان آن آشوب و غوغا به پا خاستم تا آن که باطل از میان رفت و دین استقرار یافته، آرام شد.»<sup>۹</sup>

همان‌گونه که در درد دل جانکاه، شرایط سخت پس از رحلت پیامبر ﷺ را این چنین برایمان ترسیم کرد:

«آگاه باشید! به خدا سوگند! ابو بکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چونان محور آسیاب است به آسیاب که به دور آن حرکت می‌کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز، به بلندای من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت را رها کرده، دامنم را جمع و از آن کناره‌گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم؟ یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ شرایطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان باایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین می‌سازد! پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو بودم و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند!»<sup>۱۰</sup>

«در شرایطی قرار دارم که اگر سخن بگویم، می‌گویند بر حکومت حریص است و اگر خاموش باشم، می‌گویند: از مرگ می‌ترسید! هرگز! من و ترس از مرگ؟! آن هم پس از آن همه جنگ و حوادث ناگوار؟! سوگند به خدا، انس و علاقه فرزند ابی‌طالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیش‌تر است! این که سکوت را برگزیدم از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر باز گویم مضطرب می‌گردید؛ چونان لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق!»<sup>۱۱</sup>

و همین تفرق مردم خسته از انقلاب بود که پشت علی علیه السلام شکست، تا جایی که در آخرین منبرهایش - وقتی گزارش‌های پیاپی از شکست یاران امام به کوفه می‌رسید و عبیدالله بن عباس و سعید بن نمران، فرمانداران امام در یمن از بسر بن ابی‌ارطاه، شکست خورده به کوفه برگشتند فرمود:

«به من خبر رسیده که بسر بن ارطاه بر یمن تسلط یافته، سوگند به خدا

مولاد در زمان شناسی و درک شرایط بی‌همتا بود. در خاطر ماست که پس از وفات پیامبر ﷺ و ماجرای سقیفه و رفتن آب از جوی خود، وقتی همه چیز از دست رفته بود، عباس و ابوسفیان، به امام علیه السلام پیشنهاد خلافت دادند؛ مولاد که انقلاب نوپای پیامبر ﷺ را در خطر می‌دید و در انتظار به وجود آمدن شرایط برای انقلاب خود بود، رو به مردم کرد و فرمود:

«آن کس که میوه را نارس بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین دیگری بکارد.»



جای زندگی جاویدان قیامت به زندگی زودگذر دنیا رضایت دادید؟ و به جای عزت و سربلندی، بدبختی و ذلت را انتخاب کردید؟ هرگاه شما را به جهاد با دشمنان دعوت می‌کنم، چشمانتان از ترس در کاسه می‌گردد، گویا ترس از مرگ، عقل شما را ربوده و چون انسان‌های مست از خود بیگانه شده، سرگردانید. گویا عقل‌های خود را از دست داده و درک نمی‌کنید! من دیگر هیچ‌گاه به شما اطمینان ندارم و شما را پشتوانه خود نمی‌پندارم! شما یاران شرافتمندی نیستید که کسی به سوی شما دست دراز کند. به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هرگاه از یک طرف جمع‌آوری گردیده، از سوی دیگر پراکنده می‌شوید! به خدا سوگند! شما بد وسیله‌ای برای افروختن آتش جنگ هستید؛ شما را فریب می‌دهند اما فریب‌دانه نمی‌دانید؟ سرزمین شما را بیپای می‌گیرند و شما پروا ندارید؟ چشم دشمن برای حمله شما خواب ندارد و شما در غفلت به سر می‌برید! به خدا سوگند! شکست برای کسانی است که دست از یاری یکدیگر می‌کشند. به خدا سوگند! اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را دربرگیرد، از اطراف فرزند ابوطالب، همانند جدا شدن سر از تن، پراکنده می‌شوید. به خدا سوگند! آن که دشمن را بر جان خویش مسلط گرداند تا گوشتش را خورده، استخوانش را شکسته، پوستش را جدا سازد، ناتوانی‌اش بسیار بزرگ و قلب او بسیار کوچک و ضعیف است. تو اگر می‌خواهی این‌گونه باش! اما من، به خدا سوگند! که از پای نشینم و قبل از آن که دشمن فرصت یابد با شمشیر آبدیده چنان ضربه‌ای بر پیکر او وارد سازم که ریزه‌های استخوان سرش را بپراکند، و بازوها و قدم‌هایش جدا شود و از آن پس خدا هر چه خواهد انجام دهد.<sup>۱۸</sup>

البته این بدان معنا نیست که مولا به مردم رسیدگی نمی‌کرد؛ مولا هم حقوق مردم بر خویش را می‌دانست و هم حقوق خود بر مردم را؛ چیزی که هست، اول هر انقلابی سختی‌هایی هست که باید رهبر را کمک کرد؛ چیزی که آن نامردمان نمی‌خواستند تحمل کنند؛ در همان جا آقا فرمود: «ای مردم! مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است. حق شما بر من، آن است که از خیرخواهی شما دریغ نوزم و بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم. شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید و اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید و در آشکار و نهان برایم خیرخواهی کنید؛ هرگاه شما را فراخواندم اجابت کنید و اگر فرمان دادم اطاعت کنید.»<sup>۱۹</sup>

مولا می‌دانست که «در میان حقوق الهی، بزرگ‌ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است؛ حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر، و عزت دین قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن که زمامداران اصلاح شوند و زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری رعیت. آن‌گاه که مردم حق رهبری را ادا کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه‌های دین پدیدار و نشانه‌های عدالت برقرار و سنت پیامبر ﷺ پدیدار شود. آن‌گاه روزگار اصلاح شود و مردم در تلاطم حکومت، امیدوار و دشمن در آرزوهایش مایوس می‌شود. اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار و نیرنگ‌بازی در دین فراوان، راه گسترده سنت پیامبر ﷺ متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل و بیماری‌های دل فراوان شود.»<sup>۲۰</sup>

البته درجات انقلابی‌ها متفاوت است؛ از مطیع محض پیدا می‌شود تا پشیمان محض! اما از گروه اول چندان در سپاه امام یافت نمی‌شد؛ البته آقا به ارزش‌های فرمانبرداران آگاه بود، و حق خیرخواهان را می‌شناخت، و

که یقین دارم مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد؛ چراکه آن‌ها در یاری رساندن به باطل خود، وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقید! شما در امر حق، امام خود را نافرمانی می‌کنید و آن‌ها امام خود را در باطل فرمان بردارند! آن‌ها نسبت به رهبر خود امانت دارند و شما خیانتکارید. آن‌ها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی، (آن قدر فرومایه‌اید) که اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شماها امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدد!» و مردمش را نفرین کرد که «خداایا! من این مردم را با پند و تذکرات مداوم خسته کردم و آن‌ها نیز مرا خسته کردند، آن‌ها از من به ستوه آمده، و من از آنان به ستوه آمده‌ام، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما و به جای من بدتر از من را بر ایشان مسلط کن. خداایا! دل‌های آنان راه، آن چنان که نمک در آب حل می‌شود، آب کن!»<sup>۲۱</sup>

آویزه گوشمان کرده بود که «همواره با بزرگ‌ترین جمعیت‌ها باشید که دست خدا با جماعت است. از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها بهره شیطان است آن‌گونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود! آگاه باشید! بکشید هر که مردم را به «تفرقه و جدایی» دعوت کند؛ هر چند زیر عمامه من باشد.»<sup>۲۲</sup>

مولا محور وحدت انقلاب اسلامی پیامبر ﷺ را قرآن می‌دانست و اگر در جریان حکمیت، به ابوموسی و عمروعاص رأی به داوری داد، تنها برای این بود که آن‌چه را قرآن زنده کرد، زنده سازند و آن‌چه را قرآن مرده خواند، بمیرانند! زنده کردن قرآن به این است که دست وحدت به هم دهند و به آن عمل کنند و میرانند، از بین بردن پراکندگی و جدایی است.<sup>۲۳</sup>

انقلاب اسلامی رهبر جامع‌الشرایط می‌خواهد؛ رهبری از آسمان؛ رهبری از جنس نور؛ رهبری چون پیامبر ﷺ؛ رهبری چون علی (ع)؛ «خدایان حضرت محمد ﷺ را به حق برانگیخت تا بندگان خود را از پرستش دروغین بت‌ها رهایی بخشیده به پرستش خود راهنمایی کند و آنان را از پیروی شیطان نجات داده به اطاعت خود کشاند، با قرآنی که معنای آن را آشکار کرد و اساسش را استوار فرمود تا بندگان عظمت و بزرگی خدا را بدانند...»<sup>۲۴</sup>

اصحاب و یاران حضرت محمد ﷺ که حافظان اسرار او بودند، می‌دانستند که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) حتی برای یک لحظه هم با فرمان خدا و رسول او مخالفت نکرده است؛ بلکه با جان خود، در جاهایی که شجاعان قدم‌هایشان می‌لرزید و فرار می‌کردند، با دلیری و مردانگی خدادادی، پیامبر ﷺ را یاری می‌کرد. سر رسول خدا ﷺ بر سینه امام بود که قبض روح گردید. جان پیامبر ﷺ در کف او روان شد و امام دست پیامبر ﷺ را تبرکاً بر چهره خویش کشید. امام متصدی غسل پیامبر ﷺ بود. تا آن‌گاه که امام و نزدیکانش پیامبر را در حجره‌اش دفن کردند. و به راستی چه کسی جرأت بین زنده‌ها و مرده‌ها، به خلافت از امام سزاوارتر بود؟<sup>۲۵</sup> می‌فرمود: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! من بر جاده حق می‌روم، و دشمنان من بر پرتگاه باطلند.»<sup>۲۶</sup>

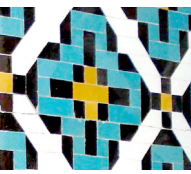
انقلاب، مردم انقلابی می‌خواهد؛ مردمی که مطیع ولی باشند؛ متحد و همیشه در صحنه. خداوند برای هیچ امام و رهبری نیافرید آن‌چه من در اواخر حکومت امام در «تخیله کوفه» دیدم؛ وقتی مولا شورشیان خارج را درهم کوبید و آهنگ شام کرد، نگاهی به مردم خسته از انقلابش کرد و مظلومانه فرمود:

«نفرین بر شما کوفیان! که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم! آیا به





اصحاب و یاران حضرت محمد ﷺ که حافظان اسرار او بودند، می دانستند که امیرالمومنین ﷺ حتی برای یک لحظه هم با فرمان خدا و رسول او مخالفت نکرده است؛ بلکه با جان خود، در جاهایی که شجاعان قدم‌هایشان می‌لرزید و فرار می‌کردند، با دلیری و مردانگی خدادادی، پیامبر ﷺ را یاری می‌کرد. سر رسول خدا ﷺ بر سینه امام بود که قبض روح گردید. جان پیامبر ﷺ در کف او روان شد و امام دست پیامبر ﷺ را تبرکاً بر چهره خویش کشید. امام متصدی غسل پیامبر ﷺ بود... تا آن‌گاه که امام و نزدیکانش پیامبر را در حجره‌اش دفن کردند.



را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن بازمی‌گردانم؛ گر چه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت، گشایش برای عموم است و آن که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم برایش سخت‌تر است.<sup>۳۳</sup> و این رویه را تا پایان حفظ کرد؛ پیوسته مواظب زیردستانش بود که بیت‌المال، مال‌البیت آن‌ها نشود، نامه‌های پی در پی او، هم از مظلومیت و تنهایی و بی‌یاوری امام حکایت دارد، و هم از اقدام‌های انقلابی او در دفاع از حقوق مردم؛ به عبدالله بن زعمه که درخواست مالی از مولا داشت، فرمود: «این اموال که می‌بینی نه مال من و نه از آن توست؛ غنیمتی گردآمده از مسلمانان است که با شمشیرهای خود به دست آوردند. اگر تو در جهاد همراهشان بودی، سهمی چونان سهم آنان داشتی و اگر نه، دسترنج آنان خوراک دیگران نخواهد بود.»<sup>۳۴</sup> به زیاد بن ابیه، جانشین فرماندار بصره نوشت:

«به خداوند قسم یاد می‌کنم! اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم‌یازید، چنان بر تو سخت گیرم که کم‌بهره شده، و در هزینه عیال، درمانده و خوار و سرگردان شوی!»<sup>۳۵</sup> به پسر عمیش نوشت:

«دشمن بی‌پدر باد، گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می‌بری! سبحان‌الله! آیا به معاد ایمان نداری؟ و از حسابرسی دقیق قیامت نمی‌ترسی؟ ای کسی که در نزد ما از خردمندان به شمار می‌آمدی! چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا کردی در حالی که می‌دانی حرام می‌خوری و حرام می‌نوشی؟!

هرگز به جای شخص متهمی، انسان نیکوکاری را نگرفت و هرگز پیمان وفاداران را نشکست.<sup>۳۶</sup> گاه می‌گفت: «مردم! کجا می‌روید؟ چرا از حق منحرف می‌شوید؟ پرچم‌های حق و نشانه‌های آن آشکار است، چراغ‌های هدایت روشنگر راهنند، چون گمراهان به کجا می‌روید؟ چرا سرگردانید؟ در حالی که عترت پیامبر ﷺ شما در میان شمامست، آن‌ها زمامداران حق و نشانه‌های دین و زبان‌های صادقند... مردم! عذرخواهی کنید از کسی که دلیلی بر ضد او ندارید و آن کس من هستم! مگر من در میان شما بر اساس «ثقل اکبر» که قرآن است عمل نکردم؟ و ثقل اصغر «عترت پیامبر ﷺ» را در میان شما باقی نگذاشتم؟ مگر من پرچم ایمان را در بین شما استوار نساختم؟ و از حدود و مرز حلال و حرام آگاهیتان ندام؟ مگر پیراهن عافیت را با عدل خود به اندام شما نپوشاندم؟ و نیکی‌ها را با اعمال و گفتار خود در میان شما رواج ندادم؟ و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان ندام؟ پس وهم و گمان خود را در آن‌جا که چشم دل، ژرفای آن را مشاهده نمی‌کند و فکرتان توانایی تاختن در آن راه ندارد، به کار نگیرید.»<sup>۳۷</sup>

پاکدستی از ویژگی‌های رهبر انقلابی است؛ و یک رهبر پاک انقلابی، مدیرانی پاکدست می‌خواهد؛ هنوز دو روز از حکمرانی‌اش نگذشته بود که محکم ایستاد و درباره اموال فراوان بیت‌المال که عثمان به بعضی از خویشاوندان خود بخشیده بود، فرمود: «به خدا سوگند! بیت‌المال تاراج‌شده



هر چند یارانش با نافرمانی و دلت‌پذیری، رأی و تدبیرش را تباه می‌کردند تا آن‌جا که قریش در حق امام گفت: «بی‌تردید پسر ابوطالب مردی دلیر است اما حیفا که دانش جنگیدن ندارد» خدا پدرشان را بیامرزد! آیا یکی از آن‌ها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار علی را داشت؟ یا در پیکار توانست از حضرتش پیشی بگیرد؟ مولای ما هنوز بیست سال نداشت که در میدان نبرد حاضر بود و به وقت این اتهام، عمرش از شصت سال هم تجاوز کرده بود! اما دریغ! آن کس که فرمایش را اجرا نکنند، نقشه‌هایش اثری نخواهد داشت.<sup>۳۴</sup> و در آخر فرماندهی کل، که هرگز ترس به دل راه ندهد و با بیابیه‌های آتشین و انقلابی‌اش زهره دشمن را ببرد و دوست را سرپا نگه دارد؛ چه حس غروری به ما دست می‌داد که مولا یمان می‌فرمود: «به خدا سوگند! اگر تنها با دشمنان روبه‌رو شوم، در حالی که آنان تمام روی زمین را پر کرده باشند، نه باکی داشته و نه می‌هراسم. من به گمراهی آنان و هدایت خود که بر آن استوارم، آگاهم و از طرف پروردگارم به یقین رسیدم، و همانا من برای ملاقات پروردگار مشتاق و به پاداش او امیدوارم.»<sup>۳۵</sup>

در جایی دیگر آقا درباره اصحاب جمل فرمود: «سوگند به خدا! گردابی برای آنان به وجود آورم که جز من کسی نتواند آن را چاره سازد! آن‌ها که در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بیرون آیند و آنان که بگریزند، خیال بازگشت نکنند!»<sup>۳۶</sup> و خطاب به مخالفان بصری خود نوشت: «گر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید، حمله‌ای بر شما روا دارم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد.»<sup>۳۷</sup>

باری سخن به دراز کشید؛ چند نکته‌ای دیگر بنویسم و سیاهه را به ذکر چند تجربه انقلابی پایان دهم.

### سختی‌های پس از انقلاب بیش‌تر از خود انقلاب است

چه در انقلاب رسول خدا ﷺ که قریش می‌خواستند پیامبران ﷺ را بکشند و ریشه او و یارانش را درآورند... زندگی خوش را از ایشان سلب کرده، با ترس و وحشت به هم آمیختند. آن‌ها را به پیمودن کوه‌های صعب‌العبور مجبور کرده؛ آتش جنگ برافروختند...<sup>۳۸</sup> و چه در زمان امام؛ و چه خوب مولا پیش‌بینی می‌کرد: «آگاه باشید که تیره‌روزی‌ها و آزمایش‌ها همانند زمان پیامبر ﷺ بار دیگر به شما روی خواهد آورد. سوگند به خدایی که پیامبر ﷺ را به حق مبعوث کرد! سخت آزمایش می‌شوید؛ چون دانه‌هایی که در غربال ریزند، یا غذایی که در دیگ گذارند، به هم خواهید ریخت و زیر و رو خواهید شد تا آن‌که پایین است به بالا، و آن‌که بالاست به پایین رود. آنان که سابقه‌ای در اسلام داشتند و تا کنون منزوی بودند، بر سر کار می‌آیند و آن‌ها که به ناحق پیشی گرفتند، عقب زده خواهند شد.»<sup>۳۹</sup>

### انقلابی‌های ثابت‌قدم‌اندکند

«حق و باطل همیشه در پیکارند و هر یک را طرفدارانی است؛ اگر باطل پیروز شود، جای شگفتی نیست؛ از دیر باز چنین بوده، و اگر طرفداران حق اندکند، چه بسا روزی فراوان گردند و پیروز شوند، اما کم‌تر اتفاق می‌افتد که چیز رفته باز گردد.»<sup>۴۰</sup>

### اول آقا زاده‌ها و نزدیکان

چگونه با اموال یتیمان، مستمندان، مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزکان می‌خری و با زنان ازدواج می‌کنی؟...  
پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذرخواه من باشد و با شمشیری تو را می‌زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ شد. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزو نمی‌رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم.»<sup>۴۱</sup>

### قدرت نظامی

از بایسته‌های انقلاب، قدرت نظامی است تا دشمن را بترساند و بپرانند و از ارکان قدرت نظامی قوی، افسرانی است مطیع، که در انجام آن چه صلاح است سستی نوززند و برای رسیدن به حق تلاش کنند.<sup>۴۲</sup> نه چون فرماندار «هیئت»<sup>۴۳</sup> که در مقابله با لشکریان مهاجم شام سستی به خرج داد و امام او را سرزنش کرد که «پلی شده‌ای که دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت هجوم آورند! نه قدرتی داری که با تو نبرد کنند و نه هیبتی داری که از تو بترسند و بگریزند! نه مرزی را می‌توانی حفظ کنی و نه می‌توانی شوکت دشمن را در هم بشکنی! نه نیازهای مردم دیارت را کفایت می‌کنی و نه امام خود را راضی نگه می‌داری!»<sup>۴۴</sup>

و سربازانی که دندان‌ها را در نبرد بر روی هم بفشارند، که تأثیر ضربت شمشیر را بر سر کم‌تر کند، در برابر نیزه‌های دشمن، پیچ و خم به خود راه دهند که نیزه‌ها را بلغزانند و کم‌تر به هدف اصابت می‌کند، چشم‌ها را فروخوابانند، که بر دلیریشان بیفزاید و دل را آرام می‌کند، صداها را آهسته و خاموش سازند که سستی را بزاید، پرچم لشکر را بالا دارند و پیرامون آن را خالی مکنانند و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت خود نسیانند... کسانی که بدانند اگر از شمشیر دنیا فرار کنند از شمشیر آخرت سالم نمی‌مانند، بدانند که در فرار از جنگ، خشم و غضب الهی و دلت‌همیشگی و ننگ جاویدان قرار دارد؛ بدانند که فرارکننده بر عمر خود نمی‌افزاید و بین خود و روز مرگش مانعی ایجاد نخواهد کرد.<sup>۴۵</sup> سربازانی که بر جای خود محکم بایستند، در برابر بلاها و مشکلات استقامت کنند، شمشیرها و دست‌ها را در هوای زبان‌های خویش به کار بگیرند، و آن‌چه خداوند شتاب در آن را لازم ندانسته، شتاب نکنند؛<sup>۴۶</sup> سربازانی که اگر کوه‌ها از جای کنده شوند آن‌ها ثابت و استوار باشند، دندان‌ها را برهم بفشارند، کاسه سرشان را به خدا عاریت داده، پای بر زمین می‌خکوب کنند، به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگرند، از فراوانی دشمن چشم‌پوشند و بدانند که پیروزی از سوی خدای سبحان است.<sup>۴۷</sup>

نه چون سربازانی که امام به ایشان می‌فرمود:

«گویى شما را در برخی از حمله‌ها، در حال فرار، ناله کنان چون گله‌ای از سوسمار می‌نگرم که نه حقی را باز پس می‌گیری و نه ستمی را بازمی‌دارید! اینک این شما و این راه گشوده، نجات برای کسی است که خود را به میدان افکند، به مبارزه ادامه دهد و هلاکت از آن کسی است که سستی ورزد.»<sup>۴۸</sup>

و نقشه‌هایی از جنس دقت و تجربه که مولای ما، استاد آن بود؛



«پیامبر اسلام ﷺ اهل بیت خود را پیش می‌فرستاد تا به وسیله آن‌ها، اصحابش را از سوزش شمشیرها و نیزه‌ها حفظ فرماید؛ چنان‌که عبیده بن حارث در جنگ بدر، حمزه در احد و جعفر در موهه شهید شد.»<sup>۴۱</sup>

### احزاب از حق دورند

«چپ و راست گمراهی و راه میانه، جاده مستقیم الاهی است که قرآن و آثار نبوت، به آن سفارش می‌کند، و گذرگاه، سنت پیامبر ﷺ است و سرانجام، بازگشت همه بدان سو است.»<sup>۴۲</sup>

### فتنه را باید شناخت و با آن مبارزه کرد

«فتنه‌ها آن‌گاه که روی آورند با حق شباهت دارند و چون پشت کنند حقیقت چنان‌که هست، نشان داده می‌شود. فتنه‌ها چون می‌آیند شناخته نمی‌شوند و آن‌گاه که می‌گذرند شناخته می‌شوند. فتنه‌ها چون گردبادها می‌چرخند از همه جا عبور می‌کنند، در بعضی از شهرها حادثه می‌آفرینند و از برخی شهرها می‌گذرند. هر کس فتنه‌ها را بشناسد، نگرانی و سختی آن دامنگیرش نشود و هر که فتنه‌ها را نشناسد، حادثه‌ای برای او رخ نخواهد داد.»<sup>۴۳</sup> و به راستی چه کسی جز مولا علی می‌توانست فتنه خوارج را مدیریت کند؟! می‌فرمود: «من بودم که چشم فتنه را کندم و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت، آن‌گاه که امواج سیاهی‌ها بالا گرفت و به آخرین درجه شدت خود رسید.»<sup>۴۴</sup>

### هدف، وسیله را توجیه نکند

به امام گفتند که مردم دلبسته دنیابند؛ معاویه با هدیه‌ها و پول‌های فراوان آنان را جذب می‌کند؛ شما هم از اموال عمومی به اشراف عرب و بزرگان قریش ببخش و از تقسیم مساوی بیت‌المال دست بردار تا به تو گرایش یابند؛ فرمود: «ایا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آن‌ها ولایت دارم، استفاده کنم؟ به خدا سوگند! تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این اموال از آن خودم بود، به گونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم؛ چه رسد به این که بیت‌المال باشد!»<sup>۴۵</sup>

### امان از امتیاز خواهی نزدیکان

برادرش عقیل که به شدت تهیدست شده بود، از امام خواست تا یک من از گندم‌های بیت‌المال را به او ببخشد؛ عقیلی که کودکش از شدت گرسنگی زولیده‌موی و تیره‌روی شده بودند به گونه‌ای که گویا با نیل رنگ شده بودند! پی در پی امام را دیدار و درخواست خود را تکرار می‌کرد. تا این که روزی امام آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کرد تا او را بیاماید، عقیل چونان شخص بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از داغی حرارت آهن بسوزد. به او فرمود: «ای عقیل! گریه‌کنندگان بر تو بگریند! از حرارت آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است اما مرا به آتش دوزخی می‌خوانی که خدای جبار با خشم خود آن را گداخته است؟! تو از حرارت ناچیز می‌نالی و من از حرارت آتش الاهی نالم؟»<sup>۴۶</sup> و فرمود: «به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان هاست به من دهنده تا ظالمانه پوست جوی را از مورچه‌ای بگیرم، چنین نخواهم کرد! همانا این دنیای آلوده شما نزد من، از برگ جویده‌شده ملخ پست‌تر است! علی را با نعمت‌های فنانپذیر، و لذت‌های ناپایدار چه کار؟»<sup>۴۷</sup>

### ریزش‌ها عادی است؛ نباید ترسید!

به امام خبر رسید که گروهی از مدینه گریخته و به معاویه پیوسته‌اند؛ به فرماندار مدینه سهل بن حنیف انصاری نوشت:

«مبادا برای از دست دادن آنان، قطع‌شدن کمک و یاریشان افسوس بخوری! که این فرار برای گمراهی‌شان و نجات تو از رنج آنان کافی است! آنان از حق و هدایت گریختند و به سوی کوردلی و جهالت شتافتند. آنان دنیاپرستانی هستند که به آن روی آوردند و شتابان در پی آن روانند. عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و به خاطر سپردند اما وقتی فهمیدند که همه مردم نزد ما در حق یکسانند، پس به سوی انحصارطلبی گریختند، دور باشند از رحمت حق و لعنت بر آنان باد! سوگند به خدا! آنان از ستم نگریختند و به عدالت نیوستند.»<sup>۴۸</sup>

### انقلابی ماندن هنر است!

مولا برای آن که یاران لغزان خود را استوار و ثابت‌قدم سازد، در ضمن خاطره‌ای می‌فرمود: «در رکاب پیامبر خدا ﷺ بودیم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جنگ می‌کردیم. این مبارزه بر ایمان و تسلیم ما می‌افزود و ما را در جاده وسیع حق و صبر و بردباری برابر ناگواری‌ها و جهاد و کوشش برابر دشمن، ثابت‌قدم می‌ساخت. گاهی یک نفر از ما و دیگری از دشمنان ما، مانند دو پهلوان نبرد می‌کردند و هر کدام می‌خواست کار دیگری را بسازد و جام مرگ را به دیگری بنوشاند. گاهی ما بر دشمن پیروزی می‌شدیم و زمانی دشمن بر ما. اما آن‌گاه که خدا، راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما نازل و پیروزی را به ما عنایت فرمود؛ تا آن‌جا که اسلام استحکام یافته، فراگیر شد و در سرزمین‌های پهناور نفوذ کرد. به جانم سوگند! اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه‌ای برای دین استوار نمی‌ماند و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌شد!»<sup>۴۹</sup>

### رهبران مدعی

در انقلاب ما و همه انقلاب‌های دنیا، از ابتدای تاریخ تا کنون، کنار هر رهبر صالحی یک رهبر مدعی وجود داشته و دارد؛ قصه قدیمی موسی و سامری شده بود حکایت هر روز مولا با معاویه! به قول مولا: «شگفتا از روزگار! که مرا همسنگ کسی (معاویه) قرار داده که چون من پیش قدم نبوده، مانند من سابقه در اسلام و هجرت نداشته است؛ کسی را سراغ ندارم چنین ادعایی کند، مگر ادعاکننده‌ای که نه من او را می‌شناسم و نه فکر می‌کنم خدا او را بشناسد!»<sup>۵۰</sup>

### دشمن، دنبال تفرقه است

مولا به معاویه نوشت: «به جان خودم سوگند! اگر از گمراهی و تفرقه دست برداری، به زودی آن‌ها را خواهی یافت که تو را می‌طلبند، بی آن که تو را فرصت دهند تا در خشکی و دریا و کوه و صحرا، زحمت پیدا کردنشان را بر خود هموار کنی!»<sup>۵۱</sup>

### دشمن بیدار است

به مردان خانه‌نشین گریزان از جنگ می‌گفت: «در خانه‌های خود نمایند، که به ستم گرفتار و به خواری دچار خواهید شد و بهره زندگی شما از همه پست‌تر خواهد بود و همانا جنگ و بیداری و هوشیاری برادرند؛ هر آن کس که به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابید!»<sup>۵۲</sup>



پی نوشتها

۱. من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى القوم الذين غضبوا الله حين عصي في أرضه و ذهب بحقه ... أما بعد فقد بعثت إليكم عبدا من عباد الله لا يتام أيام الخوف ولا يتكلم عن الأعداء ساعات الرزق أشد على الفجار من خريق النار وهو مالك بن الحارث أخو مدحج فاستمعوا له وأطيعوا أمره فيما طابق الحق فإنه سيف من سيوف الله لا كيلب الطيبة ولا نابي الضريبة فإن أمركم أن تنفروا فانفروا وإن أمركم أن تقيموا فاقموا فإنه لا يؤذم ولا ينجح ولا يؤخر ولا يؤخذ إلا عن أمري وقد أترتكم به على نفسي لتبصيته لكم و شهدة شكيمة على عدوكم (نامه ۳۸)
۲. كفتار، حیوانی است كه فراوانی پشم گردن او ضرب المثل بوده و اگر می خواستند فراوانی چیزی را بگویند با نام موهای بال كفتار مطرح می كردند.
۳. فما راغبني إلى الأناش والي كعريف الضبع إلى يتناولون علي من كل جانب حتى لقد وطئ الحستان و شق عطفائي مجتمعين حولي كبريضة الغنم فلما نهضت بالأمر نكتت طائفة و مزقت أحرى و افسق اقسط آخرون (خطبه ۳)
۴. أما والذي فلق الحبة و بز السمسمة لو لا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله على العلماء إلا يفتاوا على كلمة ظالم و لا سب مظلوم لأفقت خيلها على غاربها و لسفقت أجزها بكأس أولها و لأفقيتم دنياكم هذه أزهة عيدي من عطفة عزير (خطبه ۳)
۵. مؤجنتي الثمرة لغير وقت إيناعها كالزراع بغير أرضه. (خطبه ۵)
۶. لقد علمتكم أي أحق الناس بها من غيري و و الله لا أسلمن ما سلمت أمور المسلمين و لم يكن فيها جور إلا علي خاصة. (خطبه ۷۴)
۷. دعوني و التمسوا غيري فإنما مستقبلون أمرا له و جوهه و الوان لا تقوم له القلوب و لا تثبت عليه العقول و إن الأقباق قد أعامت و المخججة قد تنكرت و اعلموا أي إن أجبنتكم ربيتم بكم ما أعلم و لم أصغ إلى قول القائل و عتب العاتب و إن تركتموني فأتا كأخذكم و لعلي أسعتمكم و أطوعكم لعن وليتموه أمركم و أنا لكم وزيراً خير لكم مني أميراً. (خطبه ۹۲)
۸. فلقد استرحت الوديعه و أخذت الزهينة أما حزني فسردت و أما ليلى فمسهت إلى أن يختار لي الله إدارك التي أنت بها مفيم و ستنبتك البتة بضافر أميتك على هضمها فأخفيها السؤال و استخبرها الحال هذا و لم يطل العهد. (خطبه ۲۰۲)
۹. فلما مضى [ص] اتزان المسلمون الأمر من بعده فولاه ما كان يلقى في روعي و لا يخطر بباله أن العرب ترجع هذا الأمر من بعده ص عن أهل بيته و لا أنهم منحوه عني من بعده فما راغبني إلا التماس الناس على فلان يبايعونه فأمسكت [بيدي] يدي حتى رأيت راجحة الناس قد رجعت عن الإسلام يذعون إلى محق دين محمد ص فخصيت إن لم أنص الإسلام و أهله أن أرى فيه ثلما أو هدما تكون المصيبة به علي أعظم من فوت ولا يتكم التي إنما هي متاع أيام فالإبل يزول منها ما كان كما يزول الشراب- [و] أو كما يتفشع السحاب فتهض في تلك الأعداك حتى زاح الباطل و زهق و اطمان الدين و تنهته. (نامه ۶۲)
۱۰. أما و الله لقد تقمضها فلان ابن أبي فحافة [و] إنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرخي يتخذ عني السيل و لا يرقى إلي الطير فسدت كونها نوباً و طويبت عنها كسحا و طفيقت أرتي بين أن أصول بيد جده أو أصبر على طخية عمياء بهرم فيها الكبير و يتسبب فيها الصغير و يكسح فيها مؤمن حتى يلقى ربه فرايت أن الصبر على هاتا أخجى فضبرت و لي العين قدى و في الخلق سجا أرى ثراي نهبا. (خطبه ۳)
۱۱. فإن أقل يقولوا حرص على الملك و إن أسكت يقولوا جزع من الموت هنيها بعد الدنيا و التي و الله لا ين أبي طالب اسن بالمولود من الطفل يذني أمه بل انتمجت على مكثون علم لو يخذ به لا ضارثهم اضطراب الأزسية في الطوي البيضة. (خطبه ۵)
۱۲. أتيت بسرا قيد أطلع اليمن و إني و الله لأظن أن هؤلاء القوم سيدلون منكم بإجتماهم على باطلهم و تقاؤكم عن حقتكم و بمعصيتكم إمامكم في الحق و طاعتهم إمامهم في الباطل و بألهم الأمانة إلى صاحبهم و خيانتكم و بصلاحهم في بلادهم و فسادكم فلو التمنت أذكم على قعب لخصيت أن يذهب بملاقته اللهم إني قد ملثتهم

- و ملوني و ستمتهم و سئوني فأبدلي بهم خيرا منهم و أبدلهم بي شرأ مني اللهم مث قلوبهم كما يمث الملع في الماء. (خطبه ۲۵)
۱۳. و الرما السواد الأعظم فإن يد الله [على] مع الجماعة و إياكم و الفرقة فإن الشاد من الناس للشيطان كما أن الشاد من الغم للذئب ألا من دعا إلى هذا الشعار فاقولوه و لو كان تحت عمامتي هذه. (خطبه ۱۲۷)
۱۴. فإنما حكم الحكمان ليحينا ما أخطا القرآن و يمينا ما آتت القرآن و إختيار الإختام عليه و إمامته الإقرار عنه. (خطبه ۱۲۷)
۱۵. فبعث الله محمدا ص بالحق ليخرج عباده من عبادة الأوثان إلى عبادته و من طاعة الشيطان إلى طاعته بقرآن قد بينه و أحكمه ليعلم العباد ربههم. (خطبه ۱۴۷)
۱۶. و لقد علم المستخفون من أصحاب محمد ص أي لم أره على الله و لا على رسوله ساعة قط و لقد واسيته بنفسي في المواطن التي تنكس فيها الأبطال و تتأخر فيها الأقدام نحدة أكرمني الله بها و لقد قبض رسول الله ص و إن رأسه لعلى صدري و لقد سالت نفسي في كفي فأمرتها على وجهي ... و أرتاه في صريحه فمن ذا حق به مني حيا و ميتا (خطبه ۱۹۷)
۱۷. والذي لا إله إلا هو إني لعلى جادة الحق و إنهم لعلى مرزلة الباطل. (خطبه ۱۹۷)
۱۸. أف لكم لقد سمعت عتابكم - أ رصيتم بالخباة الدنيا من الآخرة عوضا و بالذل من العز خلفا إذا دعوتكم إلى جهاد عدوكم دارت أعينكم كآلكم من الموت في غمرة و من العقول في سكرة يرتج عليكم خواري فتعمهون - [فكان] و كان قلوبكم مالوسة فأنتم لا تغفلون ما أنتم لي بقة سجيس البالي و ما أنتم بزكن يمال بكم و لا زواجر عز يفقر إليكم ما أنتم إلا كابل ضل رعاتها فلما جمعت من جانب انتشارت من آخر لبس لعن الله سعور نار الحرب أنتم ثكولون و لا تكيلون و تفتقص أطرافكم فلا تمتصون لا يتام عنكم و أنتم في غفلة ساهلون غلب و الله المتخادون و إيم الله إني لأظن بكم أن لو حسم الوغي و استخر الموث قد انفرجت عن ابن أبي طالب انفراج الرأس و الله إن أمرا يمكن غنوه من نفسه يعرف لحمه و نهشم عظمه و يغري جلده لعظم عجزه ضعيف ما ضمت عليه جوانح صدره أت فكذلك إن شئت فأما أنا فولاه دون أن أعطي ذلك ضرب بالمشرفة تطير منه فراش الهام و تطيح السواعد و الأقدام - و يفعل الله بعد ذلك ما يشاء. (خطبه ۱۴)
۱۹. أيتها الناس إن لي عليكم حقا و لكم علي حقا فأما حقتكم علي فالصيحة لكم و توفير فيتكم عليكم و تعليمكم كيلا تجهلوا و تأديبكم كيما تعلموا و أما حقي عليكم فألوف بالبيعة و الصيحة في المشهد و المنيب و الإجابة حين ادعوكم و الطاعة حين أمركم. (خطبه ۳۴)
۲۰. و أعظم ما افترض سبحانه من تلك الخوف حقا الوالي على الرعية و حق الرعية على الوالي فريضة فرضها الله سبحانه لكل علي فجلتها نظاما لأفقيهم و عزا لبدنهم فليست تسلخ الرعية إلا بصلاح الولاه و لا تسلخ الولاه إلا باستقامة الرعية فإذا أدت الرعية إلى الوالي حقه و أدى الوالي إليها حقا عز الحق بينهم و قامت مناهج الدين و اعتدلت معالم العدل و جرت على أذلالها السنن فصلح بذلك الزمان و طمع في بقاء الدولة و ينست مطالبم الأغلب و إذا غلبت الرعية و اليها أو أوجف الوالي برعيتة الخلفات هنالك الكلمة و ظهرت معالم الجور و كثر الإذغال في الدين و تركت مصالح السنن فعيل بالهوى و عطلت الأحكام و كثرت علل النفوس. (خطبه ۲۱۶)
۲۱. مع أنني عارف لذي الطاعة منكم فضله و لذي الصيحة حقه غير متجاوز متهما إلى برئ و لا ناكسا إلى وفي. (نامه ۲۹)
۲۲. فأين تذهبون و أتى تؤفكون و الأعلام قائمة و الأناث واضحة و المعتا منصوبه فأين يشاه بكم و كيف تغمهون و بينكم عثرة بينكم و هم أمة الحق و أعلام الدين و السننة الضيق ... و اغدروا من لا حجة لكم عليه و هو أنا ألم أعمل فيكم بالقل الأكبر و أتدرك فيكم النقل الأضعف قد ركزت فيكم راية الإيمان و وفقتكم على خنود الخلال و الخرام و السنن العافية من عدلي و فرشتكم المغرورف من قولي و فليي و أرتبكم كرائم الألبان من نفسي فلا تستعملوا الرائي فيما لا يدر ك قفرة البصر و لا تتغلغل إليه الفكر. (خطبه ۸۷)
۲۳. و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملك به الإمامة لرددته فإن في الغل سعة و من



ضاقَ عَلَيْهِ الْعُدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ. (خطبه ١٥)

٣٤. إِنَّ هَذَا الْعَالِ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ وَإِنَّمَا هُوَ فِيهِ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلَبَ أَسْتَيْفَهُمْ فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَرْبِهِمْ وَإِلَّا فَجَنَادُهُ أُبْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِعَبِيرِ أَقْوَاهِهِمْ.

(خطبه ٢٢٢)

٣٥. وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَيْنٌ بَلَّغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِيهِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا ضَعِيفًا أَوْ كَبِيرًا لِأَسْأَلُكَ عَنْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ تَقِيلُ الظُّهْرَ ضَمِيلَ الْأَمْرِ. (نامه ٢٠)

٣٦. كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِعَبِيرِكَ خَدَرْتَ إِلَى أَهْلِكَ تَرَانِكَ مِنْ أَبِيكَ وَأَمَّا قَسْبُيَخَانَ اللَّهَ مَا تَوْمُنُ بِالْمَعَادِ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْجَسَابِ أَيُّهَا الْمَعْمُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ أُولِي الْأَكْبَابِ كَيْفَ تَسْمِعُ شَرَابًا وَطَعَامًا وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَتَشْرَبُ حَرَامًا وَتَبْتَغِ الْإِمَاءَ وَتَتَخَيَّرُ النِّسَاءَ... فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْتُدِّ إِلَى هَوْلِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمَكْنِي اللَّهَ مِنْكَ لِأَعْزُرَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ وَلَا ضَرْبُكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا صَرَفْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ وَاللَّهُ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَصَلَا مِثْلَ الَّذِي فَصَلْتَ مَا كَانَتْ لِهَمَّا عِنْدِي هَوَادَةٌ وَلَا ظَلْفًا مِثِّي بِإِرَادَةِ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ مِثْمًا وَأَرِيحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظَلَمَتِهِمَا (نامه ٤١)

٣٧. لِي عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ وَالْأَتَاكُفُّوا عَنْ دَعْوَةٍ وَلَا تَقْرَطُوا فِي صَلَاحٍ وَأَنْ تَخَوْضُوا التَّغْمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ. (نامه ٥٠)

٣٨. (٢٠) یکی از شهرهای مرزی بین عراق و شام در کنار فرات که امروزه جزء ایالت زمادی است که کاروان‌ها از آنجا به حلب می‌رفتند.

٣٩. صِرْتُ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَوْلِيَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ وَلَا مَهْمِبِ الْجَانِبِ وَلَا سَادَ ثَوْرَةٍ وَلَا كَاسِيرَ لَعْنَوِ شَوْكَةٍ وَلَا مُعْنِ عَنْ أَهْلِ مِضْرِهِ وَلَا مُجْرٍ عَنْ أَمِيرِهِ (نامه ٤٦)

٣٠. عَضُوا عَلَى الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أُنْتَى لِلْسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَالتُّوفا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أَمْوَرٌ لِلْأَسِنَّةِ وَغَضُوبٌ الْأَبْصَارِ فَإِنَّهُ ارْتَبَطَ لِلْجَاشِ وَأَسْكُنَ لِلْقُلُوبِ وَأَمِيشُوا الْأَضْوَاطِ فَإِنَّهُ أَطْرَدَ لِلْفَسِيلِ وَرَابَتْكُمْ فَلَا تُجِيلُوهَا وَلَا تَجْلُوهَا وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ وَالْمَعْبُورِينَ الْأَنْزَارِ مِثْكُمْ... وَإِيْمَةُ اللَّهِ لَيْنٌ فَرَفَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا إِتْسَالُمُونَ | مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ وَانْتُمُ لِهَاتِيمِ الْعَرَبِ وَالتَّسْتَامِ الْأَعْظَمِ إِنْ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةُ اللَّهِ وَالدَّلِّ السَّالِزِ وَالْعَارِ الْبَاقِي وَإِنْ الْفَارَ لَعَيْرٌ مَرِيدٍ فِي عُمُرِهِ وَلَا مَخْجُورٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تَوْمِهِ - اَمِنْ رَاحِخٍ مِنْ الرِّبَاحِ إِلَى اللَّهِ. (خطبه ١١٣)

٣١. الرُّبُوعِ الْأَرْضِ وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا تَحْرُكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَسُيُوفِكُمْ فِي هَوَى السَّيْتِيكُمْ وَلَا تَسْتَنْجِلُوا بِمَا لَمْ يَجْعَلْهُ اللَّهُ لَكُمْ. (خطبه ١٩٠)

٣٢. تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُ عَضُ عَلَى تَاجِدِكَ أَعْرَ اللَّهُ جُمُجْمَتَكَ تَدْفِي الْأَرْضِ فَدَمَكَ لِمَ بَصْرَكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَغَضُ بَصْرَكَ وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ. (خطبه ١١)

٣٣. وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكْشُونَ كَشِيْشَ الصَّبَابِ لَا تَأْخُذُونَ حَقًّا وَلَا تَمْتَنُونَ ضَيْمًا قَدْ خَلَيْتُمْ وَالتَّطَرِيقِ فَالتَّجَادَةَ لِلْمُتَّقِمِ وَالتَّهْلِكَةَ لِلْمُتَلَوِّمِ (خطبه ١١٣)

٣٤. حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قَرِيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَكَيْنَ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ لِلَّهِ أَبُوهُمْ وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِثِّي لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَّغْتُ الْعِشْرِينَ وَهَا أَنَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّيِّبِ وَكَيْنَ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ. (خطبه ٢٧)

٣٥. إِنِّي وَاللَّهِ لَوِ لَقِيْتَهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طَلَاغُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالِيَتْ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ وَإِنِّي مِنْ ضَالِيهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَالْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَبِقِيْنٍ مِنْ رَيْبِي وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُسْتَأْنِفٌ. (نامه ٤٢)

٣٦. وَإِيْمَةُ اللَّهِ لِأَقْرَطَنَ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاجِحُهُ لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَلَا يَجُودُونَ إِلَيْهِ. (خطبه ١٠)

٣٧. وَتَلَيْنَ الْجَائِثُونَ إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لِأَوْفَعِنَ بِكُمْ وَفَعَةَ لَا يَكُونُ يَوْمَ الْجَهْلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلْعَقَةِ لَاجِعِي. (نامه ٢٩)

٣٨. فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا وَاجْتِيَابَ أَضْلَانًا... وَمَنْعُوا الْعَذْبَ وَأَحْلَسُونَا الْخَوْفَ وَاصْطَرُونَا إِلَى جَبَلٍ وَعَرٍ وَأَوْفَقُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ. (نامه ٩)

٣٩. وَالَّذِي يَعْتَهُ بِالْحَقِّ لَتَبْلُغَنَّ بَلْبَةً وَتَلْتَزِلَنَّ عَرْبَةً وَتَلْتَسَاطُنَ سِنُوطَ الْقَدْرِ حَتَّى يَجُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَانًا وَأَعْلَانَكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَلَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَلَيَقْضَرَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبَقُوا. (خطبه ١٦)

٤٠. حَقٌّ وَبَاطِلٌ وَكُلُّ أَهْلٍ فَلَيْنٌ أَمْرُ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَّ وَتَلَيْنَ قَلَّ الْحَقُّ الْرُبْمَا | فَلَرُبَّمَا وَلَعَلَّ وَلَقَلَّمَا أَذْبَرَ شَيْءٌ فَاقْبَلِ. (خطبه ١٦)

٤١. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَحْمَرَ النَّاسُ وَأَحْجَمَ النَّاسُ قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوْقَى بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَّ السُّيُوفِ وَالْأَسِنَّةِ فَفَقِيلَ عَبِيدَةُ بَنِ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَقِيلَ حُمْرَةُ يَوْمَ أُحُدٍ وَقِيلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مُؤْتَةَ. (نامه ٩)

٤٢. التَّجِينِ وَالشَّمَالِ مُضَلَّةٌ وَالتَّطَرِيقِ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهِمَا بَاقِي الْكِتَابِ وَأَنَارَ التُّبُوَّةِ وَمِنْهَا مَنَعْدُ السُّنَّةِ وَإِلَيْهَا عَصِيرُ الْعَاقِبَةِ. (نامه ٩)

٤٣. إِنَّ الْفِتْنَ إِيَّا أَقْبَلْتَ سَمَّيْتَهُ وَإِيَّا أَذْبَرْتَ نَبَّهْتَهُ يُكْرَهُنَ مُقْبِلَاتٍ وَيُؤَفَّرْنَ مُدْبِرَاتٍ يَخْمَنُ حَوْمَ الرِّيَاحِ يَصْبِنُ بَلْدًا وَيُخْطِلُنَ بَلْدًا... وَحَضَّتْ بَيْتَيْهَا وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَلْبَضَرَ فِيهَا وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا. (خطبه ٩٣)

٤٤. فَإِنِّي فَصَلْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبَيْهَا وَاشْتَدَّ كَلْبُهَا. (خطبه ٩٣)

٤٥. أَنَا تَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وَلِيَتْ عَلَيْهِ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرُ وَمَا أَمْ نَجَمَ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا - [وَإِذَا لَوْ كَانَ الْعَالِ لِي لَسُوَيْتُ بَيْتَهُمْ كَيْفِيَّةً وَإِنَّمَا الْعَالِ مَالُ اللَّهِ. (خطبه ١٢٦)

٤٦. وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمَلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكَمُ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيحًا شَعْتُ الشُّعُورِ غَيْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ قَفْرِهِمْ كَأَنَّهَا سُوْدَتْ وَجُوهَهُمْ بِالْعِطْلَمِ وَعَاوَدَنِي مُوَكِّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدَّدًا فَصَافِعِيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَطَلَّ أَنِّي أَيْبَعُهُ دِينِي وَأَتَّبِعُ قِيَادَهُ مَقَارِفًا طَرِيقَتِي فَأَحْمِيثُ لَهُ حَيْدَةً ثُمَّ أَدْنِيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَتَّخِرَ بِهَا فَضَجَّ صَبِيحٌ ذِي ذَنْبٍ مِنْ الْجَهْمَا وَكَأَنَّ يَخْتَرِقُ مِنْ مِيسَمِهَا فَفَلَّتْ لَهُ ذِكْلَتُكَ التُّوَاكِلَ يَا عَقِيلُ أَ تَرَى مِنْ حَيْدَةٍ أَحْمَلَهَا إِنْسَانَهَا لِلْيَمِّ وَتَجْرِي إِلَى نَارِ سَجْرَهَا جَبْرًا لَهَا لِنَصْبِهِ أَ تَرَى مِنْ الْأَدَى وَلَا أَيْشٍ مِنْ لَفَى. (خطبه ٢٢٤)

٤٧. وَاللَّهِ لَوِ أَعْطَيْتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا عَلَى أَنْ أَغْصِي اللَّهَ فِي نَعْمَةٍ أَسْأَلُهَا جَلْبَ سَمِيرَةٍ مَا فَعَلْتَهُ وَإِنْ ذُنْبُكُمْ عِنْدِي لِأَخُونٍ مِنْ وَرْقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِيْلِي وَتَلِيمِي بَعْنَى وَلَذِي لَا تَبْقَى تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَفَيْحِ الرِّزْلِ وَبِهِ وَنَسْتَعِينُ (خطبه ٢٢٤)

٤٨. فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدِيدِهِمْ وَتَهْبُطُ عَنْكَ مِنْ مَدِيدِهِمْ فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا وَكَفَى مِثْمَهُمْ شَفَافِيًا فَرَلَاهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ وَإِيضًا لَهُمْ إِلَى الْعَمَى وَالجَهْلِ فَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ ذُنُوبٍ مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَمُهْطِلُونَ إِلَيْهَا وَقَدْ عَرَفُوا الْعُدْلَ وَرَأَوْهُ وَسَمِعُوهُ وَعَوَّوهُ وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أَسْوَدَ قَهْرُوا إِلَى الْأَثَرِ فَبَعْدًا لَهُمْ وَشَحْفًا لَهُمْ وَاللَّهِ لَمْ يَفْرُوا | يَفْرُوا مِنْ جَوْرِ وَهُمْ لَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلِ. (نامه ٧٠)

٤٩. وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص تَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاةَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَلَانَا مَا يَرِيدُنَا ذِكْكَ إِلَّا إِيْمَانًا وَتَسْلِيمًا وَمُضِيًّا عَلَى الْقَمِّ وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَكْمِ وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مَنَا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوْنَا يَتَصَالَوْنَ تَصَالُوقِ الْفَخْلِيِّنَ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْفِي ضَاحِيَةَ كَأْسِ الْعُنُونِ فَهَذِهِ لَنَا مِنْ عَدُوْنَا وَمَرَّةً لَعْنُوْنَا مَنَا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صَدَقْنَا أَنْزَلَ بَعْدُوْنَا الْكِنْبَتَ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مَلْقِيًا جِرَانَهُ وَمُتَبَوِّئًا أَوْطَانَهُ وَتَعْمَرِي لَوِ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلذَّيْنِ عَمُودٌ وَلَا أَحْضَرَ لِلإِيْمَانِ عُودٌ. (خطبه ٥٤)

٥٠. فَيَا عَجِبًا لِلذُّهْرِ إِذْ صِرْتُ يَفْرَضِي مِنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي وَمَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي النَّبِيَّ لَا يَدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا إِلَّا أَنْ يَدْعِي مَذْعَ مَا لَا أَعْرِفُهُ وَلَا أَطُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ. (نامه ٩)

٥١. وَتَعْمَرِي لَيْنٌ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ غَيْكُ وَشِقَاقِكَ لَتَعْرِفَهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ لَا يَكْلَفُونَكَ طَلَبَهُمْ فِي بَرٍّ وَلَا يَخْرُجُ وَلَا يَجِبُ وَلَا سَهْلٌ. (نامه ٩)

٥٢. وَلَا تَتَاقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَقْرُوا بِالْخُسْفِ وَتَبُوءُوا بِاللِّدِّ وَتَكُونُ نَصِيْبُكُمْ الْأَخْسُ وَإِنَّ أَمَا الْخَرْبِ الْأَرْقُ وَمَنْ نَامَ لَمْ يَنْمُ عَنْهُ. (نامه ٤٢)

\* آدرس هايي ذكر شده از نهج البلاغه براساس نسخه صبحي صالح بوده، ترجمه احاديث نهج البلاغه از استاد محمد دشتي است كه با انديكي تصرف جهت رواني نوشتار ايراد گردیده است. ضمناً باورقي هايي كه مربوط به متن عربي نهج البلاغه نيست از مرحوم دشتي است.